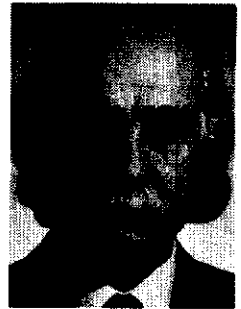


«الف» مثل «انتفاع»!



نویسنده: احمد بشیری

فرهنگ ما، برای جهالت فزودن است
مأمور زشت بودن و، زیبا نمودن است
در بسته، پادخانه علمی که، قصد آن
بر روی ملتی، در ظلمت گشودن است!

این دو بیت شعر، از دوران نوجوانی یعنی از سالهای دهه بیست، به یادم مانده است و گویا سراینده‌اش، شاعر ایرانی، محمد حسین بهجت تبریزی، نامور به شهریار است.

سراینده بزرگ ایرانی، دو بیت شعر بالا و ابیات دیگری را که اینک به یاد ندارم، به هنگامی و در حال و هوایی سرود که کشور ما، سخت آشفته و پریشان روزگار بود، همه سازمانها و نهادهای کشوری و لشگری، از هم پاشیده و در هم ریخته، رشته‌های وابستگی ما از دیگر کشورهای جهان، تقریباً از هم گسیخته، خزانه مالی کشور، ته کشیده و بیماری و بسینواشی و گرسنگی، همه را از دارا و نادار، در هم پیچیده و ناتوان گردانیده بود.

از سوی دیگر، نیروهای بیگانه انگلیس و روس و... با نام متفقین به کشور ما یورش آورده بودند و هویت و مقدسات ملی و میهنی و آئینی ما را، پاک پایمال و لکه‌دار و مجاله کرده بودند و این سخن، راست است که از دست مردم و دولت هم، برای دفع شر آنها، کاری ساخته نبود.

تازه، هنگامی که «متفقین»، از این دیار گورشان را گم کردند، دنباله‌ها و «نوپچه‌های آنان»، به جان مردم افتادند و سالیان دراز، میان آنها که همه چیز این بوم و بر را دوست می‌داشتند، با آنان که کمتر چیزی از این خاک پرگهر در دیدگان‌شان قدری و ارجی داشت، بیکاری سنگین و فرساینده، بر پا بود...

پیداست که در چنین روز و روزگاری، مجالی برای هیچ کار درستی فراهم نمی‌شود چه رسد به کار فرهنگی که سراسر ظرافت است و دقت!

در آن هنگامه، هرکس که هرگونه دلبستگی‌نی به این آب و خاک داشت و بی‌سامانی‌ها و از هم پاشیدگی اوضاع را می‌دید، یک جور، دردهای دل و جان‌ش را آشکار می‌گردانید و جای شگفتی نیست اگر شاعر ایرانی هم، که خواه ناخواه ذوق و سرشتی فرهنگی، و به هر روی، به سرنوشت این آب و خاک، دلبستگی‌نی، دارد، ناخشنودی خودش را، در قالب ابیاتی که از آنها گذشتیم، بیرون داده باشد.

امروز که من این مقاله را می‌نویسم، کم و بیش، پنجاه سال یعنی نیم قرن، از زمان سروده شدن ابیات یاد شده گذشته است و اگر کسی، پنجاه سال پیش، آن ابیات را خوانده و از همان تاریخ تاکنون، کشور ما را ندیده باشد، و امروز، پا به مرزهای این مملکت بگذارد، چشم آن دارد که پنجاه سال پیشرفت فرهنگی و بالا رفتن پایه دانش و بینش را پیش روی خودش ببیند و دریابد که فرزندان این آب و خاک، از دیدگاه فرهنگی، بر کتفه‌عرش سر می‌سایند؛ ولی آیا چنین است؟!

نگاهی به تاریخ فرهنگ ایران در پنجاه سال گذشته و بررسی سال به سال دگرگونی‌های فرهنگی ما، در این نیم قرن، نیم قرنی که دنیای دانش و تمدن بشر را یکباره دگرگون ساخته است، به خوبی نشان می‌دهد که خیر! بهره‌ما، از این راه دور و رنج بسیار! چندان اندک بوده است که «مسلمان نشود، کافر نبیند!» و یا کمی هوشیاری و موشکافی، درمی‌یابد که اگر همه از پائین به بالا «می‌ترقند»، ما، از بالا به پائین «واتر قیده‌ایم»!

در گذشته، تحصیلات ابتدائی و عالی مردم این کشور، بسیار ساده و کم در دسر انجام می‌گرفت و هر کس از شهروندان، با هر شرایط زندگی، می‌توانست به هر اندازه که دلش بخواهد، به فراگیری دانش بپردازد و اگر در کارهای تحصیلی خود، کوشش و تلاش بیشتری کند و امتیازهای شایسته‌نی بیابد، با هزینه دولت، برای ادامه تحصیلات عالی، به کشورهای دیگری هم برود.

قانون اساسی کشور، تکلیف تحصیل مردم کشور را چنین معلوم کرده بود: «تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری با یدم مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و مکاتب باید در تحت ریاست عالی و مراقبت وزارت علوم و معارف باشد»!

پسند بیشتر مردم این بود که فرزندان خودشان را پیش از آنکه راهی دبستان شوند، در «مکتب‌خانه» به تحصیل بگمارند تا در آنجا، «قرآن» و کمی خواندن و نوشتن بیاموزند که در دبستان رانمانند. گروهی هم، از همان گام نخستین، فرزندان را به دبستان می‌سپردند. در دبستان، دبیرستان، دانشگاه، از کسی پولی یا تمهیدی گرفته نمی‌شد که هیچ، در همه آن مراحل، به فرزندان مستمندان و تهی‌دستان کمک هزینه تحصیلی اندکی هم می‌دادند تا بتوانند با آسودگی و به دور از نگرانی درس بخوانند و کسی به گناه ناداری از تحصیل دانش باز نماند.

در دبستان و دبیرستان، همه، یک جور لباس می‌پوشیدند و میان فرزندان دارا و درویش، هیچ فرقی نبود و در کلاس درس و کوچه و خیابان، دریافت نمی‌شد که کدام دانش‌آموز، از کدام پایگاه مالی برخاسته است. و بدین گونه بود که دست کم، در محیط تحصیلی «لذت هستی و رنج نیستی»، کسی را آزار نمی‌داد!

از آن دبستانها، دبیرستانها، دانشگاهها و... به پایمردی آموزگاران، دبیران و استادان دلسوز و مهربان، و به کوتاه سخن، مؤمن و متمهد و مسوول، کسانی بیرون می‌آمدند که هر کدام، در آینده کشور سهمی با ارزش به گردن می‌گرفت و برای پیشرفت و سربلندی کشور بلازده آرزو، گامهایی اگرچه کوچک، برمی‌داشت. همه آرزوی دانش‌آموختگان و فرهیختگان کشور، آن بود که در همین دیار بمانند و هرچه آموخته و اندوخته‌اند، در محدوده نقشه ایران، به کار اندازند.

سفرهای مردم به کشورهای دور و نزدیک، معمولاً به «حضر» می‌انجامید و کمتر کسی اندیشه دوری و مهاجرت از بوم و سر مألوف را در سر می‌پرورانید و همه، دلبستگی به سرزمین نیاکان و

ماندن در کنار یاران و دلبدان خود را، به ماندن در دیار بیگانگان، برتری می‌دادند.

روزگاری رسید که تحصیل دانش نیز، کالای بازار تجارت گردید و جسته و گریخته، نام «مدرسه پولی» به گوش مردم رسید.

مدارس پولی که به آنها لقب «ملی» هم داده شده بود، برای خانواده‌هانی دایر شد که توانایی پرداخت هزینه بیشتری در راه تحصیل فرزندانشان، داشتند.

با اینحال، میان مدارس پولی یا ملی انگشت شماری که در گوشه و کنار شهرها دایر شده بود، با مدارس عادی یا دولتی فرق بسیاری نبود. در هر دو گروه مدارس، معلمان خوب و امکانات تحصیلی بسنده، فراهم بود و دانش‌آموزان آنها، با یکدیگر حشر و نشر داشتند.

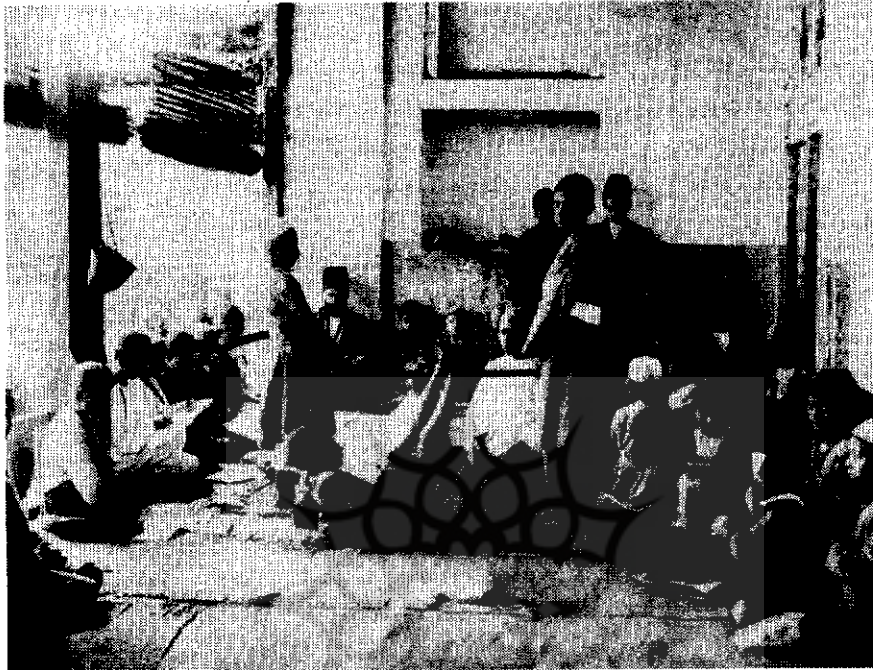
راستی این است که نه دانش‌آموزان آموزشگاههای ملی به شاگردان مدارس دولتی، فخر فروشی می‌کردند و نه آنها که در مدارس دولتی درس می‌خواندند، در

برابر درس خوانان مدارس ملی، کمبودی در خود می‌دیدند. مرزهای طبقات تحصیلی بسیار ظریف و نازک بود و جانی نداشت برای آنکه کسی، خودش را بالاتر یا پایین‌تر از دیگری ببیند!

تحصیل رایگان = ضد ارزش!

اما امروز، اوضاع دیگری پیش آمده است. تحصیل دانش، به آن آسانها که در گذشته بود، نیست. طبقات تحصیلی هم، گوناگون گردیده است و هرچه روزگار می‌گذرد و زمانه پیرتر می‌شود، دشواریهای دانش‌آموزی و خرداندوزی نیز، بیشتر و بیشتر می‌گردد تا جایی که بیم آن می‌رود، در آینده‌نی نزدیک، تحصیل دانش، به صورت یک کار اشرافی و یک کالای تجملی درآید و مانند هر کار و کالای دیگری از این شمار، دسترسی به آن، کار هرکس نباشد! اگر چه قانون اساسی کنونی کشور، درباره

آموزش و پرورش رایگان، مترقی‌تر و جدی‌تر از قانون اساسی پیشین، تعیین تکلیف کرده است و می‌گوید: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را، برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه، فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را، تا سرحد خودکفائی کشور، بطور رایگان گسترش دهد»^۲ ولی در عمل، از اجراء این دستور قانون اساسی، خبری نیست و اثر وضعی در



اگر در مکتب‌خانه‌های قدیمی چوب و فلک و تنبیهات سخت‌بندی روح نوجوانان را آزرده می‌کرد، در مدارس طبقاتی شده کنونی عواملی دیگر پروان دانش‌آموزان اثرات منفی می‌گذارد.

رفع اوضاع بحرانی و شیرتوشیر آموزش و پرورش فعلی کشور، ندارد!

در گذشته‌نی نه چندان دور، شمار مدارس پولی یا ملی، اندک بود و در سطح کل آموزش و پرورش کشور، چندان نمود و مقداری نداشت، ولی اینک، هر روز که می‌گذرد، دایره عمل گسترده‌تر و مخوف‌تری می‌یابد و در اثر کم‌گیری‌ها و ناتوانی‌های گردانندگان دستگاه آموزش و پرورش ابتدائی و عالی کشور، در تمامی مقاطع تحصیلی، علم‌فروشی جای آموزش و پرورش رایگان تا پایان دوره متوسطه و تحصیلات عالی آسان را، گرفته است و می‌گیرد و اگر کار به همین روش پیش برود، با جرأت می‌توان گفت که اصل سی قانون اساسی اصلی زائد و توخالی بوده است و در واقع امر، «برای جویری جنس» در قانون اساسی کشور، گنج‌انیده شده است و یا حکم سحاف لباس را دارد که فقط برای زیبایی، از آن استفاده می‌شود!

امروز، نفوذ و تأثیر پول، در قلمرو تحصیلات ابتدائی و عالی کشور، چنان است که تحصیل رایگان به مانند یک ضد ارزش در اذهان مردم جای گرفته است و به همان نسبت که تحصیل تجارتي، مایه تفاخر و تکبر است، تحصیل رایگان موجب سرافکنندگی و شرمساری است!

نوباوگان و جوانان کشور، تا آنجا که بتوانند از

مدارس به اصطلاح دولتی می‌گیرند و به مدارس پولی روی می‌کنند تا، نزد همگان و همسالان خود، احساس حقارت نکنند!

طبقه‌بندی آموزش کشور، که در گذشته بسیار محدود بود و معمولاً از دو عنوان دولتی و ملی فراتر نمی‌رفت، امروز بیش از ده عنوان پیدا کرده است مانند غیرانتفاعی، نمونه سردمی، تیزهوشان، استعدادهای درخشان، دولتی و... که البته در همه جدول‌های طبقاتی نظام آموزشی، مدارس دولتی، پایین‌ترین و کم‌بهاترین ردیف جدول را اشغال می‌کند.

در سالهای اخیر، برخی از سازمانها و نهادها، نیز، برای فرزندان جمعیت زیر پوشش خودشان، مدارس ویژه‌نی بر پا کرده‌اند مانند مدارس شاهد و... که البته در اینگونه مدارس ویژه، همه شرایط و امکانات تحصیل نیز، کاملاً ویژه است.

معروفترین و رایج‌ترین این مراکز آموزش طبقاتی، مدارس است که عنوان غیرانتفاعی دارد.

من هر چه اندیشیده‌ام، نفهمیده‌ام معنی غیرانتفاعی که بر روی این مدارس کاملاً انتفاعی، نهاده شده، از کجا آمده است.

شیوه کار و اداره مدارس غیرانتفاعی که از هر لحاظ، تجارتي و سودآور است، با واژه غیرانتفاعی، هیچ جور در نمی‌آید.

سواد نارسای من، می‌گوید غیرانتفاعی یعنی حالتی که کسی کاری را انجام دهد و قصدش تبرع و تقرب به خدا باشد و نخواهد از آن کار، سودی ببرد اما در مورد مؤسسات بازرگانی آموزشی به نام مدارس

اجتماعی

غیرانتفاعی که در آنها، تمام کارها به قصد انتفاع یا سود بردن انجام می‌گیرد، این عنوان چه معنایی دارد؟

شاید منظور از گذاشتن نام غیرانتفاعی بر روی مدارس یاد شده، این بوده است که چون آنها، برای نظام آموزشی دولتی و مردم کشور، انتفاع یعنی نفعی ندارند، از این جهت، غیرانتفاعی هستند و به تعبیر دیگر، برای دولت و مردم، غیرانتفاعی هستند ولی البته برای صاحبان مدارس، کاملاً انتفاعی و یا اینکه علت و

انگیزه دیگری داشته که عقل ناقص ما، به آن قدمی ندهد. (خدایا، زمین معماً، پرده بردار!)

بازی، در میان تمام مدارس موجود در نظام طبقاتی آموزش کنونی کشور، ظاهراً بازار مدارس غیرانتفاعی گرمتر و کار و بارشان حسابی سکه است و گردانندگان اینگونه مدارس که مرتباً مانند قارچ در گوشه و کنار شهرها پا می‌گیرند، هر جور که بخواهند می‌تازند و ظاهراً کسی هم، جلو دارشان نیست!

هزینه نام‌نویسی سالانه اینگونه مدارس که از عمرشان چند سالی بیشتر نمی‌گذرد، در آغاز اندک بود و از حدود ده-بیست هزار تومان در سال بیشتر نمی‌شد، ولی امروز، بنا به دلایل و علل بسیار، که البته سودجویی گردانندگان آن مدارس، درصد بالاتری دارد، از ده برابر و بیست برابر سالهای گذشته نیز، فراتر رفته و در پاره‌ئی از مدارس، حکم سرکیسه کردن را پیدا کرده است.

بسته به اینکه خانواده دانش‌آموزی که می‌خواهد در مدرسه غیرانتفاعی نام‌نویسی کند، چقدر پولدار و به اصطلاح چاق و چله باشد، نرخ درخواست پول نام‌نویسی هم، بالا و پائین می‌شود و هر چه تیغ نام‌نویسان برود، طرف را، سرمی‌برند!

گویا وزارت آموزش و پرورش، به خاطر جلوگیری گردانندگان مدارس غیرانتفاعی از دریافت پولهای اضافی و در واقع به منظور خالی نبودن عریضه و مثلاً بستن زبان اعتراض مردم، برای نام‌نویسی در اینگونه مدارس، نرخ واحد مقرر داشته است؛ اما صد البته، گوش گردانندگان مدارس یاد شده، به این نرخ، مریخ‌ها، بدهکار نیست. آنها، در شان را فوت آینه و مانند گربه، از هر طرف بام که پرت شوند، با دست به زمین می‌رسند، آنهم پادست‌پرا!

گردانندگان مدارس غیرانتفاعی، برای بی‌اثر گردانیدن نرخ‌های مقرر وزارت آموزش و پرورش، راه‌کسارهای فراوان، در آستین دارند و به عنوان گوناگون، مانند دایر کردن کلاس درس فوق‌العاده،

وجود مدارس غیرانتفاعی، برای آینده کشور ما، یک زنگ خطر است و یکی از بزرگترین علل جدائی مردم از یکدیگر!

آموزش و پرورش درباره نظارت بر کار مدارس غیرانتفاعی به گوش می‌رسد، نه تنها اقدام مؤثر و قاطعی از مسئولان و بازرسان این دستگاه دیده نمی‌شود بلکه دستگاه آموزش و پرورش، با دادن امکانات و تسهیلات بسیار و از آن جمله پرداخت وام‌های بانکی کم بهره هنگفت، برای تأسیس اینگونه مدارس، عملاً به ترویج و تکثیر این تجارخانه‌های کوچک‌کمک و باری می‌کند.

یک گزارش آماری از وضعیت مدارس غیرانتفاعی بین سالهای ۷۵-۷۶ و ۷۴-۷۵ نشان می‌دهد که میانگین افزایش اینگونه مدارس در فاصله دو سال تحصیلی در مورد مدارس ۱۴/۳۳ درصد و برای دانش‌آموزان ۲۷/۰۵ درصد بوده است. (جدول شماره ۱)

حال، اگر این نسبت آماری را، به مدارس گوناگون دیگر هم تعمیم دهیم، معلوم خواهد شد که چه آینده مبهمی در انتظار آموزش و پرورش و فرزندان خانواده‌های تهیدست این کشور است!

آن روزها که تأسیس مدارس غیرانتفاعی آغاز شده بود، گفته می‌شد که اینگونه مدارس، با هزینه و سرمایه شخصی یا مردمی تأسیس خواهد شد و باری را که سر دوش دستگاه آموزش و پرورش کشور سنگینی می‌کند، سبک خواهد گردانید اما تجربه نشان داد که مؤسسين این مدارس، به نیت دریافت وام‌های

آمار مدارس، دانش‌آموز و درصد مدارس غیرانتفاعی، در سال تحصیلی ۷۵-۷۶

سال تحصیلی	تعداد مدارس			تعداد دانش‌آموز			درصد رشد
	ابتدایی	پایه میانی	متوسطه	جمع	متوسطه	جمع	
۷۴-۷۵	۳۰۸	۳۸۴	۲۹۹	۹۹۱	۳۴۵۵۷	۲۷۴۶۶	۱۱۹۶۳۰
۷۵-۷۶	۳۳۴	۴۴۶	۳۵۴	۱۱۳۴	۲۱۵۲۶	۵۲۸۲۶	۱۵۰۶۵۰
				میانگین			میانگین
	۸/۴۴	۱۶/۱۵	۱۸/۳۹	۱۲/۳۳	۲۰/۱۷	۱۱/۲۹	۲۷/۰۵

- آمار مدارس و تعداد دانش‌آموزان هنرستانها، در دوره متوسطه، منظور شده است.
- در مقطع ابتدایی، آمار دانش‌آموزان، با احتساب آمادگی می‌باشد.

ساختن استخرشنا، تهیه تجهیزات اضافی و و... هر جور که بشود، اولیاء دانش‌آموزان را سرتاس می‌نشانند و خواه و ناخواه، سرکیسه‌شان می‌کنند و به زبان حال، بشکن زنان، ترم می‌فرمایند:

«گربرانی، در آیم از دیوار»!

به تازگی، گردانندگان مدارس غیرانتفاعی، شگرد تازه‌تری نیز در پیش گرفته‌اند که برای دانش‌آموزان و اولیاء آنها قوزبالا قوز شده است.

شگرد و ترفند تازه اینست که برای نام‌نویسی در این مدارس، دانش‌آموز باید اولاً دارای معدل بیست یا نوزده باشد ثانیاً در امتحانات ورودی (کنکور) مدرسه نیز، پذیرفته شود که البته، برای گذراندن کنکور، پول اضافی هم، از دانش‌آموز گرفته می‌شود!

در مدارس غیرانتفاعی، دانش‌آموز کم‌معدل، جایی ندارد و اگر مدیران تعدادی از مدارس

غیرانتفاعی

جا افتاده را، به چوب بسجندند، دانش‌آموزی را که معدل او، از هفده کمتر باشد، نام‌نویسی نمی‌کنند! ایسن

مسابقه ریودن معدل‌های بالا، موجب شده است که دانش‌آموزان دارای معدل‌های کمتر، دچار سرگردانی و گرفتاری‌های جانکاه شوند و برای هر بار نام‌نویسی در یک مدرسه از مدارس طبقاتی (البته از نوع غیرویژه) به دهها مدرسه مراجعه و نزد مدیر و کارکنان آنها گردن کج کنند: تاپار، که را خواهد، می‌لش، به‌که، باشد!

بدبختانه، با همه سر و صدائی که از دستگاه

کم بهره بانکی و کمک‌های مختلف از وزارت آموزش و پرورش، قدم به راه گذاشته‌اند چنانکه گفته می‌شود در حال حاضر، بیش از ۸۰ درصد مدارس غیرانتفاعی، با زمین دولتی و وام بانکی، تأسیس شده است و آنها که ساختمانهای استیجاری در اختیار دارند، با دریافت کمک از دولت، روی پای خودشان بند شده‌اند. البته آن تعداد مدارس غیرانتفاعی که پس از تأسیس و دریافت زمین و وام بانکی، به دستاورهای مختلف، تعطیل

شده، از این رقم جدا است!

خصلت عمده و چشمگیر اینگونه مدارس، جذب آموزگاران و دبیران خوب مدارس دولتی و خالی کردن آن مدارس از چنین افراد دلسوز و لایق است که دودش به چشم دانش آموزان بی بضاعت مدارس دولتی می رود و این اکثریت بزرگ را، با گرفتاریهای فراوان، روبرو می کند. چگونگی نمره دهی در مدارس غیرانتفاعی نیز

بسه پیروی از روش و اصطلاح قدیمی «هرچه پول بدهی، همانقدر آش می خوری»، چندان جدی و دقیق نیست و گردانندگان تعدادی از اینگونه مدارس برای آنکه از رقابت تجارتنی عقب نمانند، می کوشند که به ترفندهای مختلف نام و آوازه‌نی بیابند تا بتوانند دانش آموزان بیشتری را جذب کنند و اعتبار و درآمد مدرسه شان بالا برود و وام‌ها و تسهیلات بیشتری هم بدست بیاورند. یکی از راههای این موفقیت،

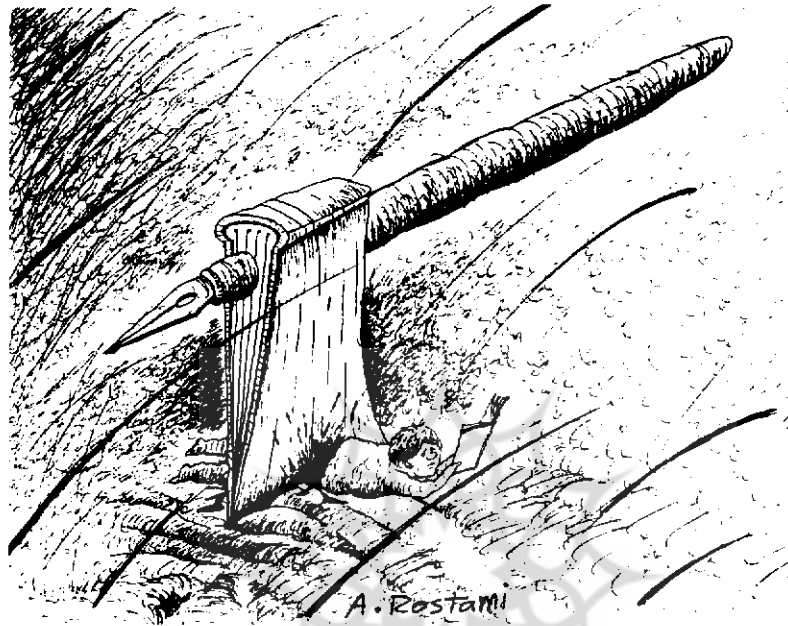
سامحه و مسامحه در نمره دادن به دانش آموزان و سخت گیری کمتر است و طبیعی است که همین امر، موجب افت تحصیلی دانش آموزان می شود.

شگفت آنکه در این مدارس، که دانش آموزان با معدل‌های بیست تا هفده را می پذیرند، در آخر سال برخی از شاگردان تجدیدی هم می شوند و کسی نمی داند و نمی پرسد که چرا؟ آیا این امر، دلیل بزرگ پس رفت و افت تحصیلی دانش آموزان است یا ترفند دیگری برای طبیعی نمایاندن جریان تحصیل در مدارس پولی که پاسخ مقدری باشد برای کسانی که می گویند در مدارس پولی، به کیسه دانش آموز نگاه می کنند و به او نمره می دهند و یا...

نکته‌ی که در همین جا، باید گفته شود این است که در صورتی که مدارس غیرانتفاعی، معمولاً دانش آموزان با معدل‌های ۲۰ و ۱۹ را می پذیرند و در آخر سال هم، آن دانش آموزان به کمک مایه علمی و استعداد هوشی خودشان، با معدل‌های بالا، قبول می شوند (اگر تجدیدی نشوند) در این صورت، گردانندگان مدارس بازرگانی غیرانتفاعی، در برابر پولهای گزافی که به عناوین مختلف از اولیاء دانش آموزان می گیرند، چه هنر نمایانی از خود بروز

می دهند و کدام تخم دوزرده را می گذارند که اینهمه هیاهو و تبلیغات برای جا انداختن خودشان، به راه انداخته اند؟! معلمی، در سر کلاس درس تاریخ، با آب و تاب می گفت:

- هنگامی که بهرام گور پادشاه ساسانی، می خواست پادشاه ایران شود، چون چند نفر رقیب داشت، بزرگان کشور، رایزنی کردند و قرار بر این شد



آنوقت به مردم ناز بفروشد و از دولت و ملت باج خواهی کنند!

یک دبیر قدیمی آموزش و پرورش می گفت: «بسیاری از مدارس غیر انتفاعی، به جای معلم، لاله استخدام می کنند و بجز تعدادی از این مدارس در سطح تهران، بقیه مدارس غیر انتفاعی، از نظر دانش آموزان آنها، در حکم هتل است که هر چه پول بیشتر بدهی، از مزایا و خدمات بیشتری برخوردار می شوی!»

همین دبیر می گفت: «دانش آموزانی که در مدارس غیر انتفاعی درس می خوانند، هنگامی که وارد اجتماع شوند، چون در د طبقات فقیر راحس نمی کنند، افرادی مسوول و دلسوز نخواهند بود. وجود مدارس غیر انتفاعی و مسائل مختلف مربوط به آن، بسه مغز بعضی از دانش آموزان فقیر، این فکر را القاء کرده است که:

ثروت، بهتر از علم است!»
جالب است که دارندگان مدارس غیر انتفاعی، برای آنکه زیر

ضربه اعتراض دیگران نباشند و به اصطلاح برای «ایز» گم کردن، دانماً می نالند که ما ضرر می دهیم! و البته به اینهم بس نکرده هر چند گاه، اولیاء دانش آموزان را به مدرسه فرا خوانده ضمن ذکر مصیبت و ننه من غریم در آوردن مفضل، به هر عنوان و ترفندی که شود، آنان را وادار به دادن مبالغی پول، کم یا زیاد می کنند.

یک زنگ خطر

یک پدر، که فرزندانش در مدارس دولتی درس می خوانند، در نامه‌ی خطاب به من، نوشته است: «... سال اول دبیرستان دخترم، مصادف با شروع رشد مدارس غیر انتفاعی بود. خانم رئیس دبیرستان، که خوشحال بودم دخترم را پذیرفته است، با غرور، به اولیاء دانش آموزان که در جلسه عمومی انجمن خانه و مدرسه شرکت کرده بودند، می گفت: «گرچه مدارس غیر انتفاعی، نخبه ترین دبیران را با وعده حقوق‌های گزاف جلب کرده اند، اما من موفق شده‌ام دبیران مسلط و با تجربه دبیرستان را نگهدارم و بنابراین، شما خیالتان راحت باشد». سال بعد، همین خانم که یکی از رؤسای برجسته و موفق دبیرستانهای دخترانه تهران هم بود،

که تاج شاهی را، میان دو شیر درنده بگذارند، هر کدام از نامزدها که توانست تاج را از چنگ شیرها به رباید، پادشاهی، او را باشد. بهرام گور، شیرها را کشت و تاج را برداشت و بر سر گذاشت.

یکی از دانش آموزان انگشت خود را بلند کرد و گفت:

- آقا اجازه! این شیرها بسته بودند یا باز بودند؟ معلم با خود اندیشید که اگر بگوید شیرها باز بوده اند، شیر باز، که یک جا نمی ماند تا از تاج نگهداری کند، ناچار پاسخ داد:
- شیرها، بسته بوده اند.

شاگرد، پوزخندی زد و گفت:
- آقا! اینکه چیزی نیست و شجاعت و دلآوری نمی خواهد؛ من حاضرم یک تنه بروم ده تا شیر بسته را بکشم و تاج یا هر چیز دیگر را که در چنگ آنها باشد بردارم و بیاورم!

حالا حکایت گردانندگان مدارس غیر انتفاعی است. نسام نویسی و قبولانیدن دانش آموزان دارای معدل‌های ۲۰ و ۱۹ که هنر نیست، اگر راست می گویند دانش آموزان دارای معدل‌های پایین تر از ۱۵ را بپذیرند و آنها را با معدل‌های ۲۰ و ۱۹ بقبولانند،

عکس مطالب پار سال را گزارش کرد و گفت: «دبیران خوب ما، رفتند و گرمی خواهید بچه‌ها تان قبول بشوند، باید مبالغی بپردازید تا برای آنها کلاسهای فوق‌العاده تشکیل بدهیم؟»

درباره درآمدهای سرشار صاحبان مدارس غیرانتفاعی، از هر زبان، مطالبی شنیده می‌شود و چون گفته‌اند «بهبوده سخن بدین درازی نبوده»، گمان نمی‌رود که داستان پردازی‌های مدیران آن مدارس، درباره اینکه درآمد زیاد ندارند، به عقل راست بیاید!

بد نیست این مطلب کوچک را هم بخوانید: «من می‌خواستم از شما، معنی غیرانتفاعی را بپرسم. شاید شما از این سؤال تعجب کنید ولی نکته‌ای که برای من قابل

درک نیست این است: چطور می‌شود شخصی، با تأسیس مدرسه غیرانتفاعی آنقدر سود ببرد که ظرف چهار سال، صاحب مجتمع راهنمائی و دبیرستان شود در حالی که یک مجتمع ساختمانی هم، در دست اقدام دارد؟»^۴

درباره ناسودمندی و کارآمد نبودن مدارس غیرانتفاعی و اینکه تأسیس اینگونه مدارس، یکی از علل بزرگ عقب‌ماندگی و افت تحصیلی دانش‌آموزان کشور شده است نیز، مطالب بسیار شنیده‌ایم که: «از هر زبان که می‌شنوی، نامکرر است» اما از همه آن گفته‌ها و شنیده‌ها، رسنی‌تر و جدی‌تر، و لابد به منطق و حساب و کتاب نزدیکتر، گفته وزیر آموزش و پرورش است: بخوانید:

«وزیر آموزش و پرورش: ایجاد مدارس غیرانتفاعی، تأمین‌کننده هدف مشارکت مردم در آموزش و پرورش نیست. اجراء قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی، که با وجود صرف هزینه‌های بسیار از سوی دولت، مشارکت تعداد کمی از افراد را، در جامعه فراهم آورده است، تأمین‌کننده مفهوم مقدس و سهم مشارکت فراگیر مردم، در آموزش و پرورش نیست...»^۵

آخرین سخن درباره کارآئی و پوشش اجتماعی مدارس غیرانتفاعی در سطح تهران این خبر است:

«به گزارش روابط عمومی اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران، از مجموع یک میلیون و هشتصد و سی و چهار نفر دانش‌آموز تهرانی، در سال تحصیلی گذشته، ۱۵ هزار و ۶۵۰ نفر در مدارس غیرانتفاعی درس خوانده‌اند که معادل ۸/۵ درصد از کل دانش‌آموزان می‌شود...»^۶

از خواندن این خبرها، به یاد این ضرب‌المثل

در تعداد زیادی از مدارس نمونه مردمی، چنان رفتاری با مردم می‌کنند، و چنان پولهایی از اولیاء دانش‌آموزان می‌گیرند که بهتر است نام آنها را «مدارس شبه غیرانتفاعی» بگذاریم.

فارسی می‌افتم: «دخترگدا و اینهمه ادا؟!»

نتیجه اجراء نظام طبقاتی و سراسر تبعیض آموزش کنونی که بی‌گمان، حاصل ضعف و سستی مدیریت در دستگاه آموزش و پرورش کشور است، آینده ملت ما را با خطرهای روحی و شخصیتی فراوان و بدتر از همه، ایجاد شکاف و چنددستگی بین افراد و طبقات مردم، روبرو خواهد کرد. این، امر طبیعی است: هنگامی که در مدارس یک کشور، ده دسته دانش‌آموز، در ده نقطه جداگانه و در هر کجا، با سلیقه‌ها و شرایط خاص آنجا، پرورش یابند، روشن است که در بزرگسالی با یکدیگر تجانس روحی نخواهند داشت و هر دسته، با مسائل و مشکلات دسته دیگر آشنا نخواهد بود. به علاوه، هنگامی که دانش‌آموز فقیری، می‌بیند پسر فلان آدم پولدار، به سادگی، در هر مدرسه‌ای که بخواهد، با کمک پول پدرش، نام‌نویسی و با عزت و احترام تحصیل می‌کند ولی او، با استعداد بیشتر و توانائی مغزی بالاتر، فقط به گناه اینکه در خانواده فقیری به دنیا آمده، ناچار است از مدرسه خوب، معلم خوب، شرایط تحصیلی خوب و ... محروم بماند، از همان آغاز، موجودی کین‌توز، انتقامجو و به هر روی، سرخورده و ناراضی به بار خواهد آمد و در شرایطی که همکاری و همیاری همگانی بین مردم کشور لازم شود، یعنی در شرایط تحقق وحدت ملی، جمع بین اینگونه کسان با یکدیگر، به سادگی انجام‌پذیر نخواهد بود.

این امر، خود به خود، برای آینده کشور ما، یک زنگ خطر است و یکی از بزرگترین علل جدائی مردم از یکدیگر. بهتر است خطر را عمیقاً حس کنیم و تأدیر نشده است به فکر چاره‌گری باشیم.

از سوی دیگر، طبقه‌بندی‌های تجارتنی مقاطع تحصیلی در این کشور و نور چشمی‌بازی در میان دانش‌آموزان، موجب شده است که رقابت سالم علمی در میان آنها از بین برود و سرگرمی بزرگ آنان، چشم و هم چشمی در مورد نام و نشان مدارس یکدیگر و به رخ دیگران کشاندن ارقام سرسام‌آور پرداخت پول نام‌نویسی و یا مسابقه کفش و لباسهای رنگارنگ و گران قیمت باشد!

و اما مدارس نمونه مردمی...

از مدارس غیرانتفاعی که بگذریم، نوبت به مدارس موسوم به «نمونه مردمی» می‌رسد که گرچه ماهیتاً دولتی محسوب می‌شوند، اما شباهتشان به مدارس دولتی،

یادآور این ضرب‌المثل فارسی است که می‌گوید:

«کُهر، کم از کبود، نیست!»

این مدارس رسماً دولتی، از همان سال اول، از دانش‌آموزان شهریه‌ای می‌گیرند که حداقل آن ۲۰ تا ۲۵ هزار تومان است. گردانندگان تعداد زیادی از این مدارس، در طول سال تحصیلی نیز، به عناوین مختلف، مثلاً تشکیل کلاسهای فوق برنامه، آموزش زبان انگلیسی، اجرای برنامه‌های ویژه و ... مبالغی دیگر دریافت می‌کنند که اگر آنها را با شهریه اولیه جمع کنیم به این نتیجه می‌رسیم که بهتر بود عنوان این مدارس را «شبه غیرانتفاعی» می‌گذاشتند.

روش گزینش دانش‌آموز در این مدارس، دل آدمی را به درد می‌آورد. برای پذیرش دانش‌آموز در این مدارس، فورمولهایی خلق کرده‌اند که سر درآوردن از آنها کمتر از درک فرضیه نسبیّت انشتین نیست:

اما بهرحال، کسب افتخار پذیرفته شدن در این مدارس، عبور از هفت خان است که سخت‌ترین خان آن شرکت در آزمون یا همان کنکور ورودی است. آزمونی که به گفته پدر و مادرها دلهره و دنگ و فنگ آن، کمتر از شرکت در آزمون دانشگاهها نیست.

همان‌گونه که در کنکور دانشگاهها، معلوم نیست چرا فلان دیپلمه‌ی درسخوان و با استعداد، پس از شرکت در آزمون یا قبول نمی‌شود، یا در رشته‌های بی‌اهمیت دایر در شهرهای دور افتاده، پذیرفته می‌شود، به همان قیاس هم، معلوم نیست چرا دانش‌آموزی که با معدل ۱۹/۵ در دوره ابتدائی یا راهنمائی قبول شده است، در آزمون مدارس نمونه مردمی رد می‌شود، اما کسی که معدلش ۱۶ و ۱۵ بوده،

اجتماعی

شرایط و معدل لازم برای تحصیل در این مدارس را کسب می‌کنند!

نتیجه آنکه، دانش‌آموزی که با معدل ۱۹/۵ در آزمون مدرسه نمونه مردمی، رد شده است، مجبور می‌شود به مدرسه صد در صد دولتی برود. مدرسه‌ای که فاصله‌اش با خانه او ۳-۴ و حتی ۵ کیلومتر است. بعد از ظهر درس بخواند، درس را از زبان معلم خسته و بی‌حوصله بشنود، و حتی روی زمین بنشیند و علم بیاموزد!

باور کردنی به نظر نمی‌رسد. باید هم باور نکردنی باشد. اما اگر مدیران ارشد جدید وزارت آموزش و پرورش حوصله و علاقه داشته باشند، ما حاضریم دستشان را بگیریم و مدارک زنده و حی و حاضر متعددی را نشانمان دهیم، تا خود دریابند چه طوفانی است در دریا!

پدر دو دانش‌آموز- یکی دبیرستانی و یکی راهنمایی- که آماده ادای شهادت هم هست، می‌گفت:

دیوار خانه ما، وصل به دیوار یک مدرسه نمونه مردمی راهنمایی است. دخترم در کنکور این مدرسه راهنمایی پذیرفته نشد و سرانجام بعد از مدتها دوندگی، ناچار شدم اسمش را، در مدرسه‌ای در فاصله ۴ کیلومتری خانه‌ام بنویسم و سال اول، مادرش مجبور بود هر روز سر ظهر، او را ببرد تحویل مدرسه بدهد و غروب باز هم برود تحویل بگیرد تا مبدا خفاش‌های روز و شب، بلانی سرش بیاورند. امسال مجبور شدیم از نان شبمان بزنیم و حدود چهل هزار تومان تقدیم «سرویس» مدرسه کنیم تا بیشتر از این، زجر نکشیم!

پسرم، دوره راهنمایی را تمام کرده بود. رفتیم اسمش را در یک دبیرستان

نمونه مردمی که در فاصله ۲۰۰ متری منزلمان قرار دارد و به نام یکی از شهدای بزرگوار هم مسمی است، بنویسیم. هنوز مدارس نمونه مردمی «کنکوری» نشده بود. اما مدیر دبیرستان، از نوشتن اسم پسر من، خودداری کرد. چون اسم دو سه نفر از رفقای هم دوره و هم کلاس پسر را هم نوشت، چنین پنداشتم که شرط معدل، مورد نظر آقای رئیس دبیرستان بوده است. اما بعدها وقتی دیدم دو سه نفر از همان هم دوره‌ای و هم کلاسی‌های پسر، سرگرم تحصیل در این مدرسه شده‌اند، حیرت کردم. درصدد تحقیق برآمدم و معلوم شد که آنان، با پرداخت مبالغی

ناقابل، رضایت! جناب رئیس را جلب کرده‌اند!

برخی از روسای این مدارس، چنان خود مختارانه عمل می‌کنند که گویی مدرسه را محدودۀ حکومتی، یا نیولی خودشان می‌دانند.

بسیار پیش آید که دانش‌آموزی که با معدل ۱۹/۵ در مدرسه‌نی پذیرفته نشده، فردا می‌بیند، یا می‌شنود که دانش‌آموز کم استعدادی که معدل ۱۴-۱۵ داشته، و تازه محل سکونتش هم در محدوده یک منطقه آموزشی دیگر است، جای او را روی صندلی همان مدرسه، اشغال کرده است.

مجبورند تمام روزهای هفته را در کلاس حاضر شوند. چون حذف تعطیل اضافی دو کلاس باد شده، هم روحیه دانش‌آموزان را خراب کرده و در آنها، اثر بدی گذاشته بود و هم خودمان از نظر رفت و آمد فرزندانمان، دچار دردسر جدیدی شده بودیم، به سراغ مدیر مدرسه رفتیم تا علت این تبعیض را دریابیم.

مدیر مدرسه، به ما پاسخ داد که چون معلم زبان انگلیسی این دو کلاس، در دانشگاه درس می‌دهد و به جز روز پنجشنبه، وقت فراغت دیگری ندارد، ما به خاطر او، ناچار شده‌ایم تعطیل روز پنجشنبه این دو کلاس را، برداریم!

اولیاء دانش‌آموزان، از حرف مدیر مدرسه قانع نشده و درخواست کردند که به جای حذف تعطیل کلاسها و فشار آوردن به دانش‌آموزان، با معلم زبان انگلیسی برنامه‌اش را با برنامه مدرسه تطبیق دهد و یا معلم دیگری استخدام شود؛ ولی مدیر مدرسه، خیلی راحت و با کمال خونسردی پاسخ داد:

برنامه ما، همین است که هست! هر کس با این برنامه موافق نیست، دست بچه‌اش را بگیرد و ببرد در مدرسه دیگری اسمش را بنویسد!

آیا خودسری و استبدادری، از این بیشتر می‌شود!؟

نیازی هست که تشریح کنم چه ضربه هولناکی بر روان این نوجوانان و خانواده‌هاشان، وارد می‌شود، و کشور، در نهایت این همه تضاد و خودکامگی، چه بهائی باید بپردازد.

دایرة اثرگذاری مدارس نمونه مردمی، از مدارس موسوم به غیرانتفاعی هم بیشتر است؛ لذا عده زیاده‌تری دعاگو برای مسئولین وزارت آموزش و پرورش دست

و پا می‌کنند.

مسئولان پرورشی کشور، کج بنشینند و راست بگویند در کشوری که مدارس غیرانتفاعی یک نوع ضربه تحقیرآمیز بر روان دانش‌آموزان و اولیای آنها وارد می‌کنند و مدارس نمونه مردمی نوعی دیگر و... آیا می‌توان گفت امور «آموزش» و «پرورش» بر مدار منطقی و درست قرار دارد؟

در پایان، خواندن این مطلب نیز، بد نیست:

«پنده، از اورمیۀ تماس می‌گیرم. از وزیر محترم آموزش و پرورش و ریاست محترم جمهور که صحبت‌های داغ عدالت اجتماعی و تبعیض زدائی را

اجتماعی



سر لوحه سخنان خود قرار داده اند، خواهشمندم در مورد مدارس نمونه مردمی و غیرانتفاعی امروزی که واقعاً شهریه های سرسام آوری دارند، این صحبت را عملی نمایند. آیا کسی که پول ندارد، نباید درس بخواند؟

و این هم، پاسخ روزنامه به مطلب بالا:

«طبیعی است که در صد بسیار اندکی از دانش آموزان، در این گونه مدارس تحصیل می کنند و سایرین، یعنی اکثریت عظیم آنان، در مدارس دولتی مشغول تحصیل می شوند. بنا بر این هیچکس از تحصیل محروم نمی شود. با این حال، موضوع مدارس غیرانتفاعی، به دلیل اشکال هائی که بر آن وارد است، در دستور کار وزیر محترم جدید آموزش و پرورش است.»^۷

«آفتاب، آمد دلیل آفتاب» همین امروز که سرگرم نوشتن مقاله بودم، خانم یکی از دوستانم برای کاری به من تلفن کرد و در میان سخنانش گفت:

«پسر، در کلاس سوم ابتدائی مدرسه نمونه مردمی، درس می خواند؛ چند روز است که گردانندگان مدرسه به او گفته اند باید در تیم بسکتبال مدرسه نام نویسی کنی. امروز صبح برای پرسیدن چگونگی به مدرسه رفتم؛ گفتند می خواهیم نام فرزند

شماره اول تیم بسکتبال مدرسه بنویسیم گفتیم خوب تکلیف ما چیست؟ گفتند شما باید اول چهار هزار تومان برای نام نویسی بپردازید، چهار هزار تومان دیگر هم برای سروس و رفت و آمد، یک دست لباس مخصوص بسکتبال هم برایش بخرید. نامه می هم می نویسیم که فرزندتان را برای معاینه دکتر ببرد تا بگوید او می تواند عضو تیم بشود یا نه. گفتیم همه اینها بجای خود درست، اما پول سروس و رفت و آمد برای چیست؟ پاسخ دادند چون فضای مدرسه ما، کوچک است و جای بازی بسکتبال ندارد، مجبوریم بچه ها را هفته ای دو روز، در زمین بازی یک مدرسه دیگر، تمرین و بازی بدهیم و البته اگر آن مدرسه هم، برای استفاده از زمین بسکتبالش، پولی بخواهد، آن را نیز، جدا گانه از شما خواهیم گرفت.

با یک حساب سرانگشتی، دریافتیم که گردانندگان مدرسه، در این اول سال تحصیلی، برای ما، یک خواب بیست سی هزار تومانی دیده اند؛ خدا آخر و عاقبت ما را به خیر بگرداند!

ایشنا، نمونه هائی است از خرج تراشی های مدارس پولی، برای اولیاء

دانش آموزان؛ و البته اینگونه خرده فرمایش ها، تا پایان سال نیز، به عنوان گوناگون ادامه خواهد داشت!

کسی نیست به گردانندگان این مدرسه نمونه مردمی بگوید آخر جان من! حوضی که آب ندارد، غورباغ را می خواهد چه کند؟ شما که جای بازی بسکتبال در مدرسه تان ندارید، تیم بسکتبال به راه می اندازید و هزار جور گرفتاری برای خودتان و دیگران فراهم می کنید که چه بشود؟ این کارها را برای چی می کنید شهرت؟ کسب درآمد؟ یا...؟

با همه این احوال و برخلاف ضجه مویه و سوزو بریز دارندگان مدارس پولی، که پیوسته آه و ناله سر می دهند که آن مدارس ضرر می دهد یا اینکه سود آور نیست، گویا حلوائی این دکه های بازرگانی نیم پایی، چندان شیرین هست که مگس های تازه نی را به سوی خود بکشاند؛ چنانکه به تازگی شنیده و خوانده ایم که کسانی دست به کار راه اندازی دانشگاه غیرانتفاعی شده اند و به زودی، در گوشه و کنار شهرها، چشم همگان، به دیدار تابلوهای اینگونه دانشگاهها نیز، روشن خواهد گردید.

ما، نمی دانیم این دانشگاههای غیرانتفاعی، چه نسبت و شباهتی با دانشگاه آزاد خودمان دارند، اما هر چه هست، «قدم نورسیده مبارک!»



بیشتر، مزه آش دانشگاه آزاد را چشیده ایم، و مراتب انسان دوستی و خیرخواهی پدید آورندگان و گردانندگان آن دانشگاه را هم سنجیده ایم؛ از چند و چون کسب و کار مدارس غیرانتفاعی هم که آگاه شدیم؛ اینک ببینیم آوردندگان دانشگاه غیرانتفاعی چه خواهند کرد:

هر چه غم هست، خدا یا! همه زی ما بفرست که برای دل ما، از کم و بسیار، گذشت!

تازه، کاش گرفتاری مردم، در نابسامانی مدارس غیرانتفاعی و نمونه مردمی... به پایان می رسد. بدبختی اینجا است که دامنه این آشفتگی و بی سر و سامانی، و حکومت نظام آموزشی هرکه، هرکه، کم کم به مدارس دولتی هم کشیده شده است.

در این مدارس، علاوه بر آنکه معلمان ورزیده و کارگشته، به علت پائین بودن پایه حقوق و کمی درآمد، زیر تأثیر وعده های فریبنده گردانندگان مدارس غیرانتفاعی قرار می گیرند و هر جور که شده است، از محیط مدارس دولتی، می گریزند و به مدارس پولی و نان و آب دار روی می کنند، در میان آن دسته از معلمانی هم که به هر دلیل یا علتی، در مدارس دولتی می مانند و درس می دهند؛ به تازگی، بیماری سمبل کاری رواج یافته است، به این معنی که: برخی از معلمان، در سر

کلاس، روش «پازی، به هر جهت» پیش گرفته، از درس دادن جدی و دلسوزانه به دانش آموزان، خودداری می کنند و در نتیجه پایه درسی دانش آموزان پائین می آید و دچار افت تحصیلی می شوند و سرانجام، اولیاء آنها، ناچار می شوند که منت آقامعلم یا خانم معلم را بکشند و از ایشان بسرائی تدریس خصوصی فرزندان شان، در قبال پرداخت ساعتهای چند هزار تومان، دعوت کنند و ... «چه گویم که ناگفتم، بهتر است!»

چون، این رشته سردراز دارد، دنباله مطلب را، در مقاله ای جداگانه خواهید خواند.

- ۱- مستم قانون اساسی ایران مصوب ۱۲۷۶ خورشیدی - ۱۲۲۴ قمری - اصل نوزدهم.
- ۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - اصل سی ام.
- ۳- روزنامه کسپهان شماره ۱۶۰۳۶ - ۱۳۷۶/۶/۳۰.
- ۴- روزنامه سلام شماره ۱۸۲۷ - ۱۳۷۶/۶/۳۱.
- ۵- روزنامه ایران شماره ۷۴۸ - ۱۳۷۶/۶/۱۲.
- ۶- روزنامه سلام شماره ۱۸۰۸ - ۱۳۷۶/۶/۹.
- ۷- روزنامه سلام، شماره ۱۸۰۶ - ۱۳۷۶/۶/۶.

